

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

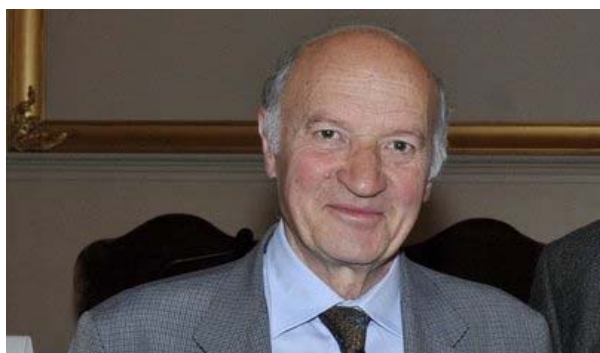
Political

سیاسی

برگرفته از: لینکه سایتونگ
نویسنده: آندریاس وهر
برگردان: سایت عدالت
۰۷ اگست ۲۰۲۲

لوسوردو: روسیه بخشی از جنوب جهانی

دومنیکو لوسوردو در مورد روسیه: بخشی از جنوب جهانی



دومنیکو لوسوردو تاریخ‌شناس و فیلسوف مشهور، یکی از مهم‌ترین و در عین حال خلاق‌ترین فرضیه‌پردازان مارکسیست دوران معاصر محسوب می‌شود. او بیش از ۳۲ کتاب نوشته و نوشته‌های منتشر نشده دیگری نیز از او وجود دارد. در بیوگرافی او ما بیش از ۲۰۰ جستار و مقاله پیدا می‌کنیم. علاوه بر آن، او در ویرایش ۳۱ کتاب از نویسندگان دیگر مشارکت داشت. کتاب‌های او به زبان‌های مختلف ترجمه شد. تنها اثر او «آزادی به عنوان امتیاز-ضدتاریخ لیبرالیسم» به ۱۲ زبان مختلف ترجمه شده است.^{۱*}

لوسوردو توانست به شیوه‌ای منحصر به فرد بر چشم‌انداز تنگ اروپامحور مارکسیست‌های اروپائی فایق آید. تاریخ و عصر معاصر جنوب جهانی در تفکر و آثار او همواره حضور محسوس داشت و در نتیجه جای تعجب نیست که او در بسیاری از کشورهای جنوب جهانی مثل برزیل دارای هواداران بی‌شماری است. کتاب‌های او در برزیل بیش از هر کشور دیگری در جهان به فروش رفته است.

مارکسیسم شرقی و مارکسیسم غربی

کتاب او «مارکسیسم غربی- چگونه پدید آمد، وداع گفت و می‌تواند دوباره احیاء گردد» که در سال ۲۰۱۷ منتشر شد، بیگانگی بین مارکسیسم غربی و شرقی را مورد بررسی قرار داده است. درک او از این دو نوع مارکسیسم چه بود؟ «مارکسیسمی که با انقلاب اکتوبر به هر گوشه جهان گسترش یافت، در قلب غرب پا به عرصه وجود نهاد و عین‌حال

به طور قاطع همین‌طور در کشورهایی نیز که از نظر اقتصادی و اجتماعی کمتر رشد یافته و همین‌طور از فرهنگ‌های به حق متفاوتی برخوردار بودند، رسوخ کرد. با سنن یهودی-مسیحی در کوله‌پشتی خود، مارکسیسم غربی (...) اغلب از جانب انگیزه‌های ارشادی هدایت می‌شد (با انتظار «تحقق کمونیسم» که هر نوع مناقشه و تضادی را از بین خواهد برد و به نوعی به پایان تاریخ خواهد انجامید). به عکس تا حد زیادی ارشادگری در فرهنگی چون فرهنگ چین که در رشد هزار ساله‌اش قبل از هرچیز توجه به واقعیت‌های دنیوی و اجتماعی وجه مشخصه آن است، وجود ندارد. گسترش جهانی مارکسیسم آغاز یک فرآیند انشقاق است که جنبه دیگر پیروزی چشم‌گیر آن می‌باشد.^۲

علاوه بر چین، لوسوردو ویتنام و کوبا را نیز در زمره کشورهای برشمرد که از مارکسیسم شرقی الهام گرفته اند، اگرچه کوبا در منطقه کاملاً متفاوتی از جهان قرار دارد و رهبران آن - حداقل در سال‌های اول پس از انقلاب بشدت از سوی احساسات ارشادگرایانه هدایت می‌شدند.

لوسوردو غلبه برشکاف بین مارکسیسم غربی و شرقی را وظیفه مرکزی چپ‌ها می‌دانست: «در حالی‌که ابرهای طوفان‌زای یک جنگ جهانی بزرگ جدید روزبه‌روز تیرمتر می‌گردد، یک چنین انشقاقی بسیار نامطلوب است و وقت آن رسیده که به آن پایان داده شود. طبیعتاً برای غلبه کردن بر وظایف پیش رو، از این طریق تفاوت‌هایی که کماکان مثلاً در فرهنگ، سطح تکامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بین شرق و غرب وجود دارد، از بین نخواهد رفت: چشم‌انداز سوسیالیستی در شرق نمی‌تواند از به پایان رساندن انقلاب ضداستعماری در کلیه سطوح چشم‌پوشی کند. در غرب راه رسیدن به چشم‌انداز سوسیالیستی از طریق مبارزه علیه سرمایه‌داری می‌گذرد که به معنی تشدید قطب‌بندی اجتماعی و رشد وسوسه‌های نظامی است.»^۳

جهان سوم گسترده

لوسوردو در کتاب خود «وقتی نیروهای چپ در صحنه نیستند» که در سال ۲۰۱۴ انتشار یافت (رجوع کنید به کتابخانه عدالت)، وضعیت جهان را آن‌طور که می‌بیند توصیف می‌کند: «جهان سوم و تمامی کشورهای که کموبیش دوران طولانی سلطه استعماری و نیمه استعماری را پشت سر گذارده اند، از مرحله سیاسی-نظامی مبارزه رهایی‌بخش ملی به مرحله سیاسی-اقتصادی رسیده اند. آن‌چه را که لنین «الحاق سیاسی» می‌نامید، یعنی اعمال سلطه استعماری مستقیم بر خلقی که از حق تأسیس یک دولت-ملت مستقل محروم بود، تقریباً به گذشته تعلق دارد. ولی آن‌چه هنوز موجود است «الحاق اقتصادی» است، که امروز با تهدیدهای نظامی (به شکل یک دستگاه عظیم نظامی، که بدون مجوز شورای امنیت ملل متحد وارد عمل می‌شود) و همین‌طور تهدیدهای حقوقی (که به وسیله «دادگاه کیفری بین‌المللی» که عمدتاً از طرف غرب کنترل می‌شود، اعمال می‌گردد)، تشدید می‌شود.»^۴

در حالی‌که جهان سوم به شکل رادیکالی تغییر شکل می‌یافت، جهان دوم به معنای واقعی کلام ناپدید شد. جهان دوم سنتاً به کشورهای اطلاق می‌شد که دارای جهت‌گیری سوسیالیستی بودند و در «اردوگاه سوسیالیسم» از نظر اقتصادی، سیاسی، نظامی به یک دیگر پیوسته بودند. اکنون که شرق اروپا عمدتاً به عضویت ناتو درآمده، سرمایه‌داری به آنجا بازگشته است. از طرف دیگر چین و ویتنام و به تازگی کوبا در سطح بین‌المللی خود را به عنوان مدل اجتماعی آلترناتیو در مقابل قدرت‌های حاکم قرار نمی‌دهند و مدعی نیستند که «فانوس بحری سوسیالیسم» در این و یا آن سوی جهانند. آن‌ها در وهله اول کوشش می‌کنند خود را از نظر صنعتی و فن‌آوری به کشورهای پیش‌رفته نزدیک کنند تا سطح زندگی مردم خود را ارتقاء بخشند. همین‌طور با این هدف که برای حزب کمونیست حاکم مبنای اجماع اجتماعی را گسترش بخشند و تثبیت نمایند و از این طریق کوشش تثبیت‌کننده‌ای را که غرب به ویژه نیروهای رهبری‌کننده آن

اعمال می‌دارد، خنثی کنند. چین و ویتنام و کوبا نه به این خاطر که سمت‌گیری سوسیالیستی به کنار نهاده شده، بلکه به خاطر مقیاس‌های جدید اولویت، به این سو گرایش دارند که به بخشی از جهان سوم مبدل شوند...»^۵

ولی تکامل در اروپا به شکل دیگری صورت گرفت. کشورهای سابق سوسیالیستی اروپائی در اروپای مرکزی و شرقی اکنون جزو ثابتی از جهان غرب هستند. به استثنای چند کشور در بالکان، همگی عضو سازمان نظامی ناتو و اتحادیه اروپائی هستند، هر چند هم که به خاطر سطح رشد نسبتاً نازل خود نسبتاً نقش ناچیزی ایفاء می‌کنند. با کشورهای بالتیک مانند لتونی، لیتوانی و استونی حتی جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی به عضویت ناتو درآمده اند و اگر بنا به خواست مراکز قدرت غرب باشد، باید گرجستان، مولداوی و قبل از همه اوکراین نیز همین راه را دنبال کنند.

روسیه به عنوان بخشی از جهان سوم گسترده

ولی روسیه، که هسته اصلی اتحاد جماهیر شوروی سابق بود، پس از چند چرخش، مسیری متفاوت و تقریباً متضادی را در پیش گرفت. با این‌که در سال‌های بین ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۴ (اول زیر ریاست جمهوری یلتسین و سپس پوتین) این کشور خود را جزو کشورهای غربی محسوب می‌کرد، این دوران، دوران عضویت در کلوب اختصاصی G8، یعنی مرکز قدرت مهم‌ترین کشورهای صنعتی جهان غرب بود، سپری شده است. ولی با آغاز هزاره سوم پروسه بیگانگی آغاز شد. زیر ریاست جمهوری پوتین این روند در مراحل مختلفی صورت گرفت. پس از الحاق کریمه در سال ۲۰۱۴ جدائی آغاز شد. مسکو از G8 اخراج شد و با تحریم‌های گسترده‌ای روبه‌رو گردید. لوسوردو در کتاب «وقتی نیروهای چپ در صحنه نیستند» این تکامل را مورد بررسی قرار داد: «روسیه نیز به نحوی به این جمع جهان سوم گسترش یافته که کشورهای در حال رشد را دربر می‌گیرد، وارد شد. طبیعی است که روسیه کشوری است که تاریخش با کشورگشائی‌های امپریالیستی اجین شده بود ولی به دلیل آسیب‌پذیری اقتصادی-اجتماعی و ناهمگونی‌های نژادی خود می‌تواند به سرعت به وضعیت نیمه وابسته‌ای دچار گردد.»^۶

لوسوردو با گام‌های بلند تاریخ پر پیچ‌وخم روسیه را پشت سر می‌گذارد و به کوشش‌های مکرر رایش المان برای تکه‌تکه کردن این سرزمین پهناور و تبدیل آن به یک مستعمره عظیم، یعنی به قول هیتلر «هندوستان المان» اشاره می‌کند: «روسیه پس از تحمل دو قرن سلطه مغول‌ها و سپس کابوس شوالیه‌ها در آغاز سال‌های ۱۶۰۰ شاهد اشغال پایتخت خود از طرف پولند شد و تقریباً ۱۰۰ سال بعد مورد هجوم ارتش کارل ۱۲ از سویدن و باز ۱۰۰ سال بعد از آن از طرف ناپلئون قرار گرفت. در پایان جنگ جهانی اول روسیه نه تنها با تهاجم قدرت‌های غربی روبه‌رو شد، بلکه شاهد بالکانیزه شدن کشور بود که به نظر محتوم می‌رسید. هیتلر بعد در طراحی عملیات «بارباروسا» از این مبدأ حرکت می‌کرد که می‌بایست این کشور عظیم یوروآسیائی را به یک مستعمره عظیم و انبار وسیعی برای نیروی کار بردگی تبدیل کند. پس از شکست در جنگ سرد، روسیه برای مدتی با شرایطی روبه‌رو شد که با وضعیتی که پس از شکست در جنگ اول جهانی پدید آمد بسیار شباهت داشت. هنوز هم پیشروی بی‌امان ناتو در شرق اروپا وضعیت پرخطری را ایجاد می‌کند. از این طریق ما جهان سوم گسترش‌یافته‌ای را پیش روی خود داریم که شامل کشورهای در حال رشد و کشورهای با سمت‌گیری سوسیالیستی می‌شود که بر روی هم وجه مشخصه آن‌ها مبارزه برای تحقق بخشیدن و یا تحمیل نهائی دو حق بشری، یعنی «آزادی از ترس» و «آزادی از نیاز» است. جهان سوم گسترده که طبیعتاً در درون خود با تضادهای فراوانی روبه‌رو است و مطمئناً فارغ از تقابل‌ها و مشکلات نیست، با این حال آلترناتیوی در برابر نظم حاکم جهانی است، که البته کمتر در مورد امور داخلی تکتک کشورها و بیش‌تر در مورد تقسیم کار بین‌المللی صادق است. این تقسیم کار بین‌المللی مدت‌ها دارای این خصلت بود که غرب فن‌آوری پیشرفته را به انحصار

خود در آورده و بقیه جهان را به توزیع‌کننده مواد خام و کار نازل مزدی و در آخر بازار فروشی برای کالاهای لوکس کشور های پیشرفته سرمایه‌داری تقلیل داده و تبدیل کرده بود.»^۷

این دیدگاه آرنولد شولزل، فیلسوف و روزنامه‌نگار آلمانی نیز است. او در مقاله‌ای زیر عنوان «امپریالیسم- تورم» که با مواضع انتقادی که روسیه را امروز یک کشور امپریالیستی معرفی می‌کنند، به مقابله می‌پردازد، می‌نویسد: «به نظر من کم بها دادن به این چشم‌انداز روسیه، یعنی نادیده گرفتن بیش از ۱۰۰ سال کوشش برای به استعمار کشیدن این کشور، علت اصلی ارزیابی‌های متفاوت از جنگ اوکراین است.»^۸

«ابراهام طوفانزای یک جنگ جدید بزرگ» که لوسوردو ۸ سال پیش در افق می‌دید در این بین به طور تهدیدآمیزی نزدیک شده است. در واقع جنگ اوکراین در سال ۲۰۱۴ آغاز شد و در این بین بنابر عنوان کتاب اولریش هایدن «طولانی‌ترین جنگ در اروپا از سال ۱۹۴۵» است.^۹

در واکنش بقیه جهان نسبت به برخورد روسیه صحت تحلیل لوسوردو در آن زمان ثابت می‌شود: چین بلافاصله پس از حمله روسیه به شکلی نمایشی یک قرارداد دوستی با روسیه به امضاء رسانید. دیگر کشورهای مهم امریکای لاتین مانند آرژانتین، برزیل، هندوستان، پاکستان، سنگال، آفریقای جنوبی و ویتنام از پیروی سیاست‌های تحریمی غرب علیه روسیه سر باز زدند. به عکس، کشورهایی چون هندوستان و اندونزی حتی روابط اقتصادی خود را با روسیه گسترش بخشیدند! هر چند با جهان سوم گسترده یک بلوک قدرت یکپارچه جدید به وجود نمی‌آید، چون تفاوت بین تکتک کشورها بسیار بزرگ است ولی این جبهه مقاومت ناهمگون حداقل کوشش‌های غرب برای منزوی کردن کامل روسیه را باطل می‌کند و مرز توانایی غرب را مشخص می‌سازد. حتی روزنامه فرانکفورتر آلمانیه سایتونگ (سخنگوی بورژوازی بزرگ آلمان، عدالت) مجبور به اذعان شد. در این روزنامه در مورد پوتین آمده بود: «در یک نکته او اشتباه نکرد: پیمان او با چین پایدار است و موضع متعادل کشورهایی چون هندوستان نیز به نفع اوست-حتی از نظر مادی- در واقع می‌توان گفت جنگ اوکراین اولین نبرد در دوران جهان چندقطبی است.»^{۱۰}

باقیمانده چپ‌های غرب باید این وقایع را دقیقاً مطالعه کند، زیرا «غلبه بر مثله کردن زمانی و مکانی مارکسیسم امکان‌پذیر نخواهد بود، مگر این‌که مارکسیست‌های غرب رابطه خود را با انقلاب ضداستعماری جهانی (که اغلب از سوی احزاب کمونیست رهبری می‌شوند) برقرار کنند، انقلابی که محتوای اصلی قرن بیستم بود و کماکان نقش تعیین کننده‌ای در قرنی که وارد آن شده ایم، ایفاء می‌کند. احیای چنین رابطه‌ای به این معنی است که در وهله اول موضوع استعمار را به طور کامل به سوابق تاریخی قرن ۲۰ و مارکسیسم قرن ۲۰ بازگردانیم.»^{۱۱}

*- ترجمه فارسی آن زیر عنوان «لیبرالیسم و قرن بیستم» با همت محمد علی عمونی و رضا نافع در ایران منتشر شده است. همین‌طور کتاب‌های «وقتی که نیروهای چپ در صحنه نیستند» و «ستالین، داستان و نقد یک اسطوره سیاه» او به وسیله تارنگاشت عدالت ترجمه شده و در کتابخانه تارنگاشت موجود است. «عدالت»

<https://www.edalat.org/node/142>

<https://www.edalat.org/node/133>

<https://www.edalat.org/node/133>

زیر نویس‌ها:

- 1] Andreas Wehr zu seinem Leben und Werk: „Domenico Losurdo – Theoretiker des Marxismus“,
 [2] Domenico Losurdo, Der westliche Marxismus – Wie er entstand, verschied und auferstehen könnte, PapyRossa Verlag, Köln 2018, S. 258
 [3] Domenico Losurdo, Der westliche Marxismus, a.a.O., S. 260 f.
 [4] Domenico Losurdo, Wenn die Linke fehlt... Gesellschaft des Spektakels, Krise, Krieg, PapyRossa Verlag, Köln 2017, S. 341 f.
 [5] Domenico Losurdo, Wenn die Linke fehlt..., S. 343
 [6] Ebenda
 [7] Domenico Losurdo, Wenn die Linke fehlt..., a.a.O., S. 344
 [8] Arnold Schölzel, Imperialismus-Inflation, in: Junge Welt vom 06.07.2022
 [9] Vgl. Andreas Wehr, Protokoll des ukrainischen Bürgerkriegs, Rezension des Buches von Ulrich Heyden, Der längste Krieg in Europa seit 1945. Augenzeugenberichte aus dem Donbass
 [10] Nicolas Busse, Die erste Schlacht der neuen Zeit, in: FAZ vom 14.07.2022
 [11] Domenico Losurdo, Der westliche Marxismus, a.a.O. S. 249
<https://www.andreas-wehr.eu/domenico-losurdo-ueber-russland-teil-des-globalen-suedens.html>